

## قاتل، گوش و بینی مقتول را برید و برای همسر او سوغات برد

مرد ۴۰ ساله‌ای، پیرمرد شصت ساله‌ای را با تبر قطعه قطعه کرد و گوش و بینی بریده او را به عنوان سوغاتی برای همسر مقتول برد. خبرنگار اطلاعات در فیروزآباد فارس گزارش می‌دهد: متهم به قتل در بازجویی اعتراف کرد کربلایی فضل‌ا... را به بهانه خرید فرش از قیروکارزین، به فیروزآباد کشانده و هنگام بازگشت در بین راه، او را کشته و سپس جسدش را با تبر قطعه قطعه کرده است. حمزه در ادامه اعترافات خود افزود: پس از کشتن فضل‌ا...، گوش و بینی او را در دستمالی پیچیدم تا برای همسر مقتول سوغات ببرم، اما هنگامی که به خانه او رسیدم

زن فضل‌ا... در خانه نبود و من دستمال محتوی گوش و بینی بریده مقتول را به داخل حیاط پرت کردم و از آنجا گریختم اما چند ساعت بعد، ماموران ژاندارمری فیروزآباد مراد دستگیر کردند. متهم به قتل هنگامی که بازپرس از وی در مورد انگیزه قتل سؤال می‌کرد، خود را به ناشنوبی و دیوانگی زد! وی از سوی فرحی، بازپرس دادسرای فیروزآباد با قرار بازداشت روانه زندان شد. هنوز انگیزه این جنایت معلوم نشده است.



خاطره جنایی

تشریح

ویژه‌نامه حوادث | روزنامه جام جم | ۳  
چهارشنبه ۱۱ بهمن ۱۴۰۲ | شماره ۱۰۵۰

## مخوف، حرفه‌ای و نترس

دستگیری اعضای باند حرفه‌ای سرقت از طلافروشان و موسسات مالی، خاطره یکی از کارآگاهان پلیس آگاهی است که این هفته پرونده جرایم این باند را برای ما روایت کرده است

اتاقم برگشتم و تمام سرقت‌ها را ترسیم کردم و به دنبال نقطه اشتراک آنها رفتم.

یک هفته بعد با بررسی پرونده‌های قدیمی به یک مجرم خطرناک رسیدم که در زمان سرقت‌ها آزاد بود. تمرکز من روی او گذاشتم که متوجه شدم او در همان خیابانی زندگی می‌کند که سرقت آخر رخ داده است. با بازپرس پرونده صحبت کردم و دستور بازداشت این دزد را گرفتم.

همکاران اطلاعات جنایی دو روز بعد او را در خانه‌اش دستگیر و به اداره آوردند.

سهیل بسیار خونسرد بود و همه‌اش درخواست می‌کرد که به خانواده‌اش زنگ بزند. همین، شک من را بیشتر کرد. او را مورد بازجویی قرار دادم که منکر سرقت‌ها شد و مدعی بود اگر آزاد شوم پدرت را درمی‌آورم! سه بار از او بازجویی کردم اما خونسرد، همه چیز را انکاری می‌کرد و فقط درخواست تماس با خانواده‌اش را داشت. می‌دانستم شاید تلفن، سرخ پرونده باشد و به او اجازه دادم با خانواده‌اش تماس بگیرد. سهیل در تماس‌ها تکرار می‌کرد که به محمود بگویید من حالم خوب است اما اشتباهی دستگیر شده‌ام.

بعد از پایان تماس سراغ اسامی مجرمان سرقت مسلحانه رفتم و چند محمود را شناسایی کردم که فقط سه نفرشان آزاد بودند.

بررسی بیشتر نشان داد که یکی از محمودها هم بند سهیل بود. برای همین سریع دستور دستگیری او را از قاضی گرفتم و پسر ۲۸ ساله در یکی از خیابان‌های مشهد سوار خودروی گران قیمت دستگیر و در خودرواش چند اسلحه کشف شد.

روز بعد، سهیل را از بازداشتگاه به اتاقم آوردم و گفتم محمود را دستگیر کردیم و او همه چیز را اعتراف کرده است. رنگش مثل گچ دیوار سفید شد. بعد از چند دقیقه، سکوت را شکست و شروع به اعتراف کرد: «جناب سروان من سردهسته باند بودم، من، محمود و فیروز سرقت مسلحانه می‌کردیم. از طلافروشی تا موسسه

بانکی را ما زدیم. طراح، من بودم و دو همدستم کمک می‌کردند و سهم‌شان را می‌گرفتند.»

بعد از این اعتراف، سریع فیروز هم دستگیر شد و خانه تیمی سارقان لو رفت. افسر عملیات تماس گرفت جناب سروان به خانه سارقان بیا. وقتی رسیدم باورم نمی‌شد: ۸ اسلحه، دو نارنجک ۴۰ تکه جنگی، ۶ بمب صوتی و کنترل از راه دور در خانه بود. انواع اسلحه از کلت و کلاش و ساچمه‌ای روی دیوار قرار داشت. حین جست و جوی خانه به یک لیست برخوردیم که اسامی چند طلافروشی و بانک بود. آن را برداشتم و سریع به اداره آدمم و سهیل را احضار کردم تا اعترافاتش را ثبت کنم.

مرد جوان خونسرد بود و شروع کرد به حرف زدن: ما ۱۴ سرقت مسلحانه کردیم که بیشتر از طلافروشی‌ها بود. چهار خودرو را هم برای سرقت‌های مسلحانه مان دزدیدیم که پراید و پیکان و پژو بودند. در جریان یکی از سرقت‌ها مرد طلافروش مقاومت کرد. هرچه به او گفتم طلالا را بده، نداد و من مجبور شدم بکشمش. سریع به همکارم گفتم آن پرونده را بیاورد که فهمیدم مربوط به دو سال قبل است و همکار دیگرم رویش کار می‌کرد.

لیست را جلوی سارق خطرناک گذاشتم که این چیست؟ اول طفره رفت و بعد که اعتمادش را جلب کردم، گفت: این لیست طلافروشی‌ها و موسسه‌های مالی هست که قرار بود از آنها سرقت کنیم. تمام این محل‌ها را از قبل شناسایی کردیم و می‌خواستیم نوبتی سراغ‌شان برویم. جناب سروان آن اسم آخر لیست را می‌بینی، آن شاه‌ماهی ما بود. قرار شد آن را که زدیم و ۲۵ کیلو طلا بردیم، از کشور خارج شویم و دیگر به ایران برنگردیم اما نشد.

تمام اعترافات سهیل و دو همدستش را نوشتم و پرونده تکمیل شده را به دادسرا فرستادم. چند روز بعد هم از سوی رئیس پلیس برای این کشف بزرگ تشویق شدم.

خوشحال بودم که این پرونده مهم را کشف کردم و نگذاشتم آن لیست تکمیل شود. سهیل، دزد حرفه‌ای بود و اگر دستگیر نمی‌شد، بدون شک سرقت‌های مسلحانه‌اش به ۲۵ فقره می‌رسید و معلوم نبود چند نفر کشته می‌شدند.

سال ۸۹ در پلیس آگاهی مشهد، افسر مبارزه با سرقت مسلحانه بودم. چند پرونده داشتیم که در حال رسیدگی بودیم و خوشبختانه سرقت مسلحانه خطرناک نداشتیم. روز ۱۹ مهر در اداره بودیم که افسر کلانتری با ما تماس گرفت و از سرقت مسلحانه از خانه یک طلافروش خبر داد. سریع به آدرس اعلام شده رفتم. مرد طلافروش و خانواده‌اش به شدت ترسیده بودند. امکان صحبت نداشتند. خانه به هم ریخته بود. صحنه را بررسی کردم و از همکارم خواستم اعضای خانواده را آرام کند که بتوانیم تحقیقات اولیه را انجام دهیم. بعد از بررسی صحنه سراغ مرد طلافروش رفتم. حالش بهتر شده بود و شروع به صحبت کرد: جناب سروان سه مرد مسلح دم صبح وارد خانه‌ام شدند. نقاب داشتند و یک بمب هم در دست‌شان بود. تهدید کردند اگر طلاهای داخل خانه را ندهیم، خانه را منفجر کرده و همه ما را می‌کشند. من هم جای طلاها را گفتم و آنها با سرقت طلاها فرار کردند.

پرسیدم بمب کجاست که مدعی شد با خودشان بردند. ابتدا فکر کردم که سارقان با بمب تقلبی قصد ترساندن مرد طلافروش را داشتند، به همین خاطر از یکی از همکارانم در واحد چک و خنثی خواستم با مرد طلافروش صحبت کند. همکارم بعد از شنیدن حرف‌های مرد میانسال در مورد بمب گفت که سارقان بمب دست‌ساز واقعی دارند که قدرت تخریب و کشتن دارد.

بعد از بررسی محل سرقت به اداره آمدم تا پازل‌های این سرقت را کنار هم بچینم و بتوانم سارقان را شناسایی کنم. تحقیقات به بن بست رسیده بود و هیچ خبری از سارقان نبود که این بار نهم بهمن ماه مرد طلافروش دیگری از سرقت مسلحانه از خانه و مغازه‌اش خبر داد. بازهم برای رسیدگی پرونده سریع به مغازه مرد جوان رفتم. او در تحقیقات گفت: سه مرد وارد خانه شدند و با تهدید اسلحه و بمبی که همراه‌شان بود، طلاهای داخل خانه را سرقت و بعد من را سوار پراید سفید رنگ کرده و به مغازه بردند. آنها طلاهای داخل مغازه را سرقت و فرار کردند.

دستور دادم تمام دوربین‌های خانه تا مغازه مرد طلافروش را بررسی کنند که مشخص شد پلاک خودروی دزدان از روی یک خودرو دیگر سرقت شده است.

دیگر مطمئن بودم که با باندی حرفه‌ای رویه‌رو هستیم که هیچ ردی از خود برجای نمی‌گذارند و با بمب دست‌ساز احتمال دارد هر لحظه اتفاق هولناکی بیفتد اما هرچه تلاش می‌کردم به در بسته می‌خوردم و هیچ سرخشی از سه سارق مسلح وجود نداشت. از خودم ناراحت بودم که چرا سارقان یک قدم از من جلوتر هستند. اواخر تابستان سال ۹۰ بود که خبر سرقت مسلحانه از یک موسسه مالی در بلوار شهید کریمی به ما اعلام شد. سریع با همکارانم به آنجا رفتم. ساعتی قبل سه دزد مسلح با شلیک چند گلوله هوایی از کلتی که صدا خف‌کن داشت پنج میلیون تومان پول نقد را از موسسه مالی سرقت و بعد از ریختن پول‌ها در کیسه برنج، با یک پراید سفید رنگ فرار کردند.

در همان صحنه سرقت یاد سرقت از طلافروشان افتادم و با بررسی این احتمال، متوجه شدم حضور سه سارق مسلح و پراید سفید در همه سرقت‌ها نشان از این دارد که سرقت موسسه مالی هم کار همان گروه است. پلاک پراید را استعلام گرفتم که باز هم مشخص شد پلاک چند روز قبل از یک خودرو سمند، سرقت و روی خودرو سارقان نصب شده است.

۲۰ روز بعد بار دیگر سرقت از یک طلافروشی در بلوار مطهری به ما اعلام شد. سارقان این بار ساعت ۸ شب دست به سرقت از طلافروشی زده و ۲/۵ کیلوگرم طلا را سرقت کرده بودند. بررسی صحنه این سرقت هم نشان داد سارقان قبلی دست به این سرقت زده‌اند. بعد از بررسی صحنه جرم، چیز به درد بخوری گیرمان نیامد و صحنه را ترک کردیم. صبح رئیس پلیس آگاهی من را خواست و گله کرد که چرا این باند شناسایی و متلاشی نمی‌شود. او گفت رئیس پلیس استان دستور ویژه داده که هرچه سریع‌تر سارقان دستگیر شوند و هرچه لازم است در اختیارم قرار می‌گیرد. به

